

## اندرزنامه / کاپوسنامه

(از خاطرات ریچارد فرای درباره خرید نسخه ساختگی کاپوسنامه)

## ترجمه کاوه بیات

ماجرای کشف و خرید نسخه‌ای از اندرزنامه کی‌کاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر توسط ریچارد نلسن فرای، ایرانشناس شهیر آمریکایی و به دنبال آن، پیش آمد شک و تردیدهایی در اصالت نسخه مزبور و در نهایت رساله معروف مجتبی مینوی در افشای این جعل و تزویر «کاپوسنامه فرای» که در یکی از شماره‌های پیشین نامه بهارستان (س ۳، ش ۱، بهار - تابستان ۱۳۸۱، دفتر ۵: ۱۳۸ - ۱۸۰) به انضمام اسناد و نوشته‌هایی دیگر در این زمینه تجدید چاپ و منتشر شد، یکی از داستان‌های جالب جعل و نسخه‌سازی است. در خاطراتی که اخیراً از دکتر فرای منتشر شده است - کتاب ایران بزرگتر - اطلاعات بیشتری در مورد این ماجرا و جوانب مختلف آن ملاحظه شد که اینک در تکمیل بحث ترجمه‌ای از آن ارائه می‌شود.



[کل داستان به اوائل سپتامبر ۱۹۵۱ و سفر ریچارد فرای به استانبول برمی‌گردد برای شرکت در ...] یک کنفرانس شرق‌شناسی که تحت مدیریت یکی از دوستان، زکی ولیدی طوغان قرار داشت. در این کنگره عباس اقبال که در آن زمان وابسته فرهنگی سفارت ایران در رُم بود اوراقی چند از یک نسخه خطی فوق‌العاده را نشان داد؛ اندرزنامه که بیشتر به قابوس نامه شهرت دارد همراه با مجموعه‌ای از قدیمی‌ترین نمونه‌های شناخته شده از مینیاتور ایرانی. کاغذ، خط و همه چیز آن واقعاً اصیل به نظر می‌آمد، لهذا تصمیم گرفتم مابقی اوراق آن را در تهران بیابم. در همان کنگره پیشنهاد کردم که یک «گنجینه کتیبه‌های ایرانی» (Corpus Inscriptionum Iranicarum) نیز تأسیس شود، که پذیرفته شد و بعدها تحت نظارت هنینگ قرار گرفت.

موزه متروپولیتن نیویورک طی تلفنی خواستار تدوین فهرست نسخ خطی فارسی هاکوپ کورکیان شد؛ یک معامله گر نسخ خطی و فروشنده عتیقه که مجموعه‌اش را با احتمال اهدای بعدی آن به موزه فرستاده بود، نهادی را تأسیس کرده و از آن برای کسب معافیت مالیاتی در مقام مجموعه دار نسخ خطی و عتیقه جات استفاده می‌کرد. به هر حال اوقات فراوانی را در نیویورک صرف کرده و با کورکیان رفیق شدم به نحوی که از من خواست که تابستان در جستجوی آثار عتیقه و نسخ خطی راهی خاور نزدیک شوم. اگرچه قصد نداشتم که در آن اوقات از نو به منطقه برگردم ولی مأموریتی که پیش رویم نهاده بود جذاب می‌نمود و موافقت کردم که به عنوان نماینده مؤسسه راهی سفر شوم.

این سفر فرصتی بود برای دیدار دوستان و ایراد سخنرانی‌هایی چند؛ نخست در مدرسه السنه خارجی لندن و آنگاه دانشگاه فرانکفورت و در آخر نیز در موسسه خاورمیانه و نزدیک رُم. در قاهره از منهدم شدن اماکن آشنایی چون هتل شِفرد، بستنی‌فروشی گرُبی و دیگر عمارات مشابه در خلال آشوب‌های ۱۹۵۲ که به سرنگونی ملک فاروق نیز منجر شده بود، شگفت زده شدم. در جستجوی نسخ خطی در آغاز با کتابفروشی‌هایی که می‌شناختم تماس گرفتم و تنها تعدادی پایپروس قبطی و چند ورق یونانی از متون گنوسی یافتم. از آنجایی که

✓ مشخصات اصلی نوشته چنین است:

FRYE, Richard N., *Greater Iran, A 20<sup>th</sup> - Century Odyssey*. Mazda Publishers, Inc. Costa Mesa, California, 2005, p. 112-114, 138-148.

کتاب نامه بهارستان: عنوان از مجله است.

کوریان به آثاری از این نوع علاقه نداشت و خودم هم نمی‌توانستم در مورد ارزش آنها داوری کنم در جستجوی نسخ خطی و مینیاتورهای عربی برآمدم، اما تعدادشان کم و اندک بود و ارزش چندانی هم نداشتند. در نهایت در باب این مکتوبات یادداشت‌هایی برداشتم، شاید که مورد توجه کوریان باشند. بسیاری از آشنایان قدیمی‌ام چون کرسول (Creswell) رفته بودند و باستان‌شناسان نیز به همچنین و منتظر اتخاذ رویه‌ای مساعدتر از طرف حکومت جدید برای مراجعت. اندکی بعد در تابستان همان سال قرار بود که مجموعه عتیقه‌های شاهی حراج شود ولی نمی‌توانستم منتظر بنشینم. در عوض از دو انبار کوچکی در سوق بازدید کردم که کوریان اشیائی را که پیش از جنگ خریده بود در آنها انبار کرده بود. غالباً اشیاء سفالین و مجسمه‌های مربوط به دوران فراعنه بود ولی هیچ کدام از نوع اشیاء مرغوب موزه‌ای نبودند.

سفر هوایی از طریق هواپیمایی مصر به دمشق ملاقات‌های دلپذیرتری را با معامله‌گران به دنبال داشت. در «خیابان موسوم به مستقیم» (Street Called Straight) قصر تمام‌عیار برادران Dahdah قرار داشت که مقرّ معامله‌گران نسخ خطی و عتیقه‌جات بود. دولت سرسخت شیشکلی باعث ترس و هراس مجموعه‌داران و معامله‌گران شده بود، از این رو در ملاقات با خارجی‌ها خیلی محتاط بودند. قیمت‌های فوق‌العاده بالا برای کالاهایی بی‌ارزش پس از ساعت‌های متمادی که به صرف قهوه و تبادل تعارفات گذشت به جایی نرسید تا آن که سر و کله یک شیخ برازنده پیدا شد با فهرستی از نسخ خطی قدیمی و مشهور عربی. خوشبختانه نیکیتا الیسف (Nikita Elisséeff) که در آن موقع در انستیتوی فرانسه بود اطلاع داد که شیخ مزبور اخیراً از زندان آزاد شده است؛ او به دلیل ربودن نسخ خطی از کتابخانه مساجد زندانی شده بود و فهرست ارائه شده نیز فهرستی از نسخ موجود در کتابخانه‌های مختلف است. تصمیم گرفتم که دور هرگونه معامله غیرقانونی را خط بکشم. به ویژه آنکه مأمور به گزارش بودم و نه خریداری. تصمیم گرفتم با تاکسی روانه بیروت شوم و در مرز با نگهبان‌هایی روبرو شدم که نمی‌فهمیدند چگونه ممکن است یک خارجی پیش از آنکه وارد بیروت شود راهی دمشق گردد. پس از مذاکراتی طولانی توانستم ویزایی تهیه کرده و عازم بیروت گردم.

هنگامی که در مغازه عتیقه‌فروشی اسفار و سرکیس گفتم که نماینده کوریان هستم نزدیک بود که از آن دو کتک بخورم، ولی بالاخره آرام گرفته و دلیل دلخوری خود را توضیح دادند. در سال‌های دهه ۱۹۳۰ آنها در دمشق یک مغازه عتیقه‌فروشی داشتند و کوریان از آنها برای دوریس دوک کرامول (Doris Duke Cromwell) و خانه‌اش در نیوجرسی اسباب و اثاثیه اطاقی را خرید که گفته می‌شد به دوره ممالیک (قرن یازدهم) قدمت می‌برد. ولی هنگامی که وسایل مزبور به مقصد رسید کارشناسان قدمت آن را اواخر قرن نوزدهم ارزیابی کرده و کوریان و فروشندگان را تحت تعقیب قرار داد. حکومت قیمومیت فرانسه دارایی آنها را ضبط کرده و در نتیجه از کسب و کار افتادند. از این رو رهسپار بیروت شده و در امور دیگری مشغول شدند. در پی خاتمه جنگ [دوم جهانی] نیز دولت مستقل سوریه برای رسیدگی به دعاوی حقوقی مطرح تعجیلی نشان نداده و دعوا تا آن زمان ادامه داشت. این روایت آنها بود.

[هنری] فرعون (Firaoun) یکی از مجموعه‌داران ثروتمند بیروت در خانه‌اش موزه‌ای برپا داشته بود و گل سرسبد آن را پوست‌نوشته‌ی تشکیل می‌داد با نوشته‌هایی به خط کوفی؛ نامه‌ای از محمد رسول الله (ص) خطاب به خسرو پرویز پادشاه ساسانی که از او خواسته شده بود به دین اسلام درآید. یکی از پژوهشگران محلی نیز در روزنامه‌ها مقاله‌ای در تأیید اصالت آن نوشته بود ولی من چیزی نگفتم که صاحبش را مشوش سازد، احتمالاً بهای گزافی را برای نوشته مجعول پرداخته بود. به نظر می‌آید که تنها حاصل این سفر برقراری ارتباط با مجموعه‌داران و دلال‌ها بود و فقط یک اقامت طولانی می‌توانست آثار پنهان شده را رو بیاورد. ایستگاه بعدی بغداد بود که از مصر یا سوریه هم بی‌حاصل‌تر بود. نسخه‌های خطی مصور که مورد علاقه ویژه کوریان بود به هیچ‌وجه یافت نمی‌شد.

به دلیل اوضاع نا آرام ایران در تابستان ۱۳۵۳ پرواز به تهران میسر نبود و به دلیل فرار رسیدن فصل سفر زوار شیعی به مقصد مشهد اتوبوس ها پر بود. بالاخره یک نعل کش که به مسافر بر تغییر کاربری داده بود پیدا شد و با دو مسافر همراه، ارمنی هایی که پس از سال ها اقامت در خارج به میهن برمی گشتند به راه افتادیم. این بار سفر به ایران با موارد پیش فرق داشت، چراکه با توجه به دیوارنوشته هایی چون «آمریکایی به خانه ات برگرد»، آمریکایی ها دیگر محبوب نبودند. در حالی که دشت های هموار عراق به صحرا و کوهستان جای می سپرد، حوزه نوشیدن قهوه را ترک کرده و به حوزه چای وارد شدیم. شب سردی را در پای کتیبه معروف داریوش در بیستون گذارندیم. قهوه چای می گفت که بعد از خروج انگلیسی ها، حالا آمریکایی ها هدف تبلیغات بیگانه ستیز کمونیست ها قرار دارند.

[...] در مقام نماینده کورکیان با بسیاری از دلال ها و جاعلین تهران آشنا شدم. برای مثال در خانه ای در جنوب شهر که تحت اداره یک زرتشتی قرار داشت «کارگاه» کوچکی بود که در یک اطاق ظروف سفالی ماقبل اسلامی درست می کردند و در اطاق دیگر ظروف زیبای دوره اسلامی. تکه پاره های ظروف شکسته واقعی گردآوری شده و به نحوی ماهرانه شکسته بندی می شد. صاحب کار می گفت: «بین ما و موزه ها تفاوتی نیست، آنها هم ظروف شکسته را بازسازی می کنند ولی با خمیری سفید که قطعات بازسازی شده را نشان می دهد ولی ما یک قدم بیشتر برداشته و بخش های سفید را نیز بازسازی کرده و ظروف مزبور را دلپسندتر می کنیم.» وی همچنین اظهار داشت که به سفارش پاره ای از دلال های ایتالیایی ظروف سفالی اتروسک درست می کنند که به ایتالیا قاچاق شده و بعد از دفن در اطراف سیتا و جیتا (Cita Vecchia) در اثر حفاری هایی «کشف» می شوند. ساخت این گونه اشیاء در ایران ارزان تر تمام می شد و قاچاقشان به ایتالیا نیز مشکلی نداشت. اگرچه این امر برایم بعید می نمود ولی در عالم کسب و کار هر چیزی امکان داشت.

یکی از کاتبان بزرگ نسخ خطی در ایران پدر شخصی بود به نام فخرالدین نصیری، پسر نیز از دلالان و معامله گران کارکشته بود. در کتابخانه خود چند نسخه اصیل و واقعی داشت ولی در این میان یک نسخه جعلی «قرن یازدهم [پنجم ق]» را نیز در کنار آنها گذاشته، سپس پژوهشگری، مثلاً مجتبی مینوی را برای نهار دعوت کرده و آخرین یافته خود را نشان می دهد. اگر مینوی به او بگوید که گول خورده است و نسخه مزبور جعلی است زیرا اطراف آن جدول دارد و چنین چیزی در نسخ اولیه معمول نبوده است، نصیری حالتی متأثر به خود گرفته و بعد از عزیمت پژوهشگر صاحب نام در صدد رفع نقیصه برآمده و یا دقت خواهد کرد که در کارهای آتی چنین خطایی روی ندهد. مینیاتور نیست ها که هم از لحاظ دانش لازم فوق العاده کارا بودند و هم از نظر هنر نقاشی، تصاویری برای این نسخ جعلی ترسیم می کردند. من سال های بسیار به دلیل بیم و هراس از آنکه به صورت فیزیکی یا حقوقی هدف حمله قرار گیرم، از نوشتن درباره نسخه های مجعولی که دیده بودم ابا داشتم.<sup>۱</sup>

کاسه بشقاب های باستانی نقره ای نیز با کمال مهارت در پاره ای از کارگاه ها ساخته می شد. گفته می شود که سکه زنان اصفهانی برای کارهای فوق العاده نفیس خود سکه های ساسانی و نقره های کهنه را آب می کردند. در کارگاه های کرج اشیاء ساده ولی اصیل زیر خاکی مزین به نقوش مختلف شده و حتی بر حاشیه های دور یا درون آنها نوشته هایی حک می شد. در شیراز نیز یکی از این کارگاه های کوچک تقلب کار وجود داشت، ولی با فوت استاد نقره کار، هنر او نیز با خودش به گور رفت. یکی از مینیاتور یست های هنرمند اصفهانی که بهزاد نام داشت، آثار خود را همانند سلف مشهور و هم نام خود در عهد تیموری امضاء می کرد و بدین ترتیب ایران نیز مانند چین در گذشته یکی از مراکز جعل و تقلب فوق العاده ای بود. شاید هم که امروزه این فن در چین احیاء شده باشد. [...] ها کوپ کورکیان از ارمنی های قیصریه بود، مانند گلبنکیان و در طول سالیان متمادی از تجارت قالی به دادوستد عتیقه روی آورده بود و در نهایت نیز مجموعه داری و نهادی که برای توسعه این مجموعه بنیان نهاد. معامله گر ماهری بود و با «دختر خوانده اش» در ساختمانی واقع در خیابان شصت و هفتم - در حوالی

<sup>۱</sup> علی رغم این اظهار، فرای در سال ۱۹۷۴ مقاله ای در این خصوص تحت عنوان «Islamic books forgeries from Iran» نوشته است که ترجمه فارسی آن در نامه بهارستان، س ۳ (۱۳۸۱)، ش ۱، صص ۱۹۳-۱۹۸ به چاپ رسیده است. (نامه بهارستان).

خیابان پنجم [نیویورک] - زندگی می‌کرد که مجموعه‌اش را نیز در خود جای داده بود. قامتی کوتاه داشت و گاهی نیز متکبر به نظر می‌آمد؛ اصلاً حاضر نبود به سازمان‌های ارمنی هیچ کمکی بکند و خلاصه کلام آنکه کم و بیش خودمحور بود. در تهران توسط برادرزاده‌اش واهرام کورکیان به فخرالدین نصیری معرفی شد؛ مالک اندرزنامه معروف که صفحاتی از آن را در سال ۱۹۵۱ در استانبول نزد عباس اقبال نویسنده و مصحح متون فارسی دیده بودیم. بعد از آن که پس از گذراندن یک تابستان در ایران مراجعت کردم شنیدم که واهرام حدود نیمی از آن اوراق را خریده است؛ نیمه دیگر را نیز آرتور آپهام پوپ، یک کارشناس آمریکایی هنر ایرانی برای موزه سین سیناتای خریداری کرده بود. این نسخه خطی به قطع رابطه با کورکیان منجر شد.

بخش کتب نایاب کتابخانه هوتون (Houghton) هاروارد به توصیه من یک نسخه خطی از دیوان امیر معزی را خریده بود. این نسخه چند سال بعد از فوت شاعر در ۱۱۴۸ [۵۴۳ق] کتابت شده بود و مینیاتورهایی نیز داشت. بر اساس برآورد چند تن از مورخان آثار هنری این مینیاتورها با قدمت نسخه همخوانی داشتند. بعدها به مناسبت سظوری چند که در میان آن دیده می‌شد مجعول بودن این متن ثابت شد؛ نکته‌ای که از نظرم دور مانده بود، ولی با این حال در عرصه جعل شاهکاری به شمار می‌رفت هر چند که به پای اندرزنامه یا قابوس نامه کیکاووس نوه قابوس بن وشمگیر (Quail-Catchen) حکمران نواحی ساحلی کاسپین نمی‌رسید؛ نسخه‌ای با بیش از صد قطعه مینیاتور و به نحوی که گفته می‌شد با حدود صد سال قدمت بیشتر. برای کار کردن روی اندرزنامه بی‌تاب بودم و پس از دریافت تصاویری از متن، به قرائتش در سر کلاس اقدام کردم. ولی طولی نکشید که روشن شد در متن نارسایی‌هایی وجود دارد. در موزه سین سیناتای که اطاقی را نیز بدین نسخه اختصاص داده بود، درباره آن سخنانی ایراد کرده و همچنین در نیویورک در مورد نیمه دیگر متن که به کورکیان تعلق داشت. مورخان هنر در مورد مینیاتورهای آن سر از پا نشناخته حتی از وجود رنگ آبی مصری در آنها سخن می‌گفتند؛ رنگی که تقریباً دو قرن بعد منسوخ شده بود و خود نشانه‌ای تعبیر می‌شد در اصالت نسخه مورد بحث. مع هذا قرائت متن در کلاس درس خود از جنبه‌ای دیگر حکایت داشت.

در آن ایام کورکیان سعی داشت مرا ترغیب کند که به نیویورک آمده و در بنیادش شاغل شوم ولی تنها یک کرسی دانشگاهی در کلمبیا می‌توانست مرا بدان سو بکشد. در پی یک رشته مذاکرات دشوار که در خلال آنها هم موضوع این مذاکره بودم و هم واسطه آن، بالاخره یک کرسی در آن دانشگاه تأسیس شد. در مقام نخستین دارنده کرسی مزبور، مجموعه سخنرانی‌هایی را در کلمبیا ایراد کرده و به مدت دو دوره نیز تدریس کردم. شویلر والاس (Schuyler Wallace) سرپرست مطالعات بین‌المللی کلمبیا سعی کرد مرا به نقل مکان به کلمبیا متقاعد سازد و در پی ضیافت‌های نهار و کنفرانس‌های متعددی که با هم داشتیم، تقریباً کار تمام بود. ولی در آخر بر اساس تصمیمی که هم به روشن نبودن رابطه با کورکیان بر می‌گشت و هم به نسخه [اندرزنامه] مربوط می‌شد، در هاروارد ماندم. ولی کلمبیا و مجموعه دوستانم در آنجا همیشه خانه‌ای برایم بوده است.

همان‌گونه که اشاره شد در اثر قرائت نسخه مزبور در کلاس درس به تدریج روشن شد که پاره‌ای از کلمات با تاریخ نسخه همخوانی ندارند. در همان زمان هنینگ نیز کشف کرد که شکل پاره‌ای از کلمات پهلوی متن ظاهراً از کتابی کپی شده است که ملک الشعراء بهار در مورد تاریخ زبان فارسی منتشر کرده بود. به نظرم این کتاب از لحاظ جعل شاهکاری بود هر چند دیگران، به ویژه پاره‌ای از تاریخ‌نگاران هنر چون ارنست کوهنل (Ernest Kühnel) در برلن برای مدت‌ها نظری دیگر داشت. ریچارد اتینگهاوزن (Richard Ettinghausen) استاد من در زمینه هنر اسلامی در کلاس تابستانی ۱۹۴۱ نیز موضع قاطعی در این زمینه اتخاذ نکرد.

مینوی رساله‌ای نوشت تحت عنوان «کاپوسنامه فرای»<sup>۲</sup> که در آن ضمن مجعول اعلان داشتن اندرزنامه مرا به خاطر خریداری و خارج کردنش از ایران مورد شماتت قرار داد. چندی بعد این رساله را همراه با تصحیحاتی که در مورد نقش خودم در این موضوع برایش ارسال کرده بودم در مجله یغما<sup>۳</sup> منتشر کرد.

<sup>۲</sup> کاپوسنامه فرای، تمرینی در فن تزویرشناسی. استانبول، ۱۹۵۶.

<sup>۳</sup> یغما، س ۹ (۱۳۳۵): ۴۴۹-۴۶۵، ۴۸۱-۴۹۵. باز چاپ در: نامه بهارستان، س ۳ (۱۳۸۱)، ش ۱، دفتر ۵: ۱۶۵-۱۸۶.

تصاویری از این نسخه را برای استادم هنینگ ارسال داشته و او نیز جعلی بودن آن را به مینوی اطلاع داد<sup>۴</sup> و او نیز بر انتشار این اطلاع تصمیم گرفت. از آنجایی که مینوی و هنینگ هیچ یک به دلیل نگرانی از تبعات حقوقی کار مایل نبودند که از نصیری سخنی به میان آید، مینوی تصمیم گرفت که به جای نصیری از نام من در عنوان رساله‌اش استفاده کند. احتمالاً مقامات کتابخانه ملی در تهران از مجعول بودن دیوان امیر معزی مطلع بوده‌اند و به همین دلیل نیز مهر اجازه خروج<sup>۵</sup> را بر آن زده بودند. ولی اندرنامه پیش از آنکه جعلی بودنش آشکار شود حتی باعث شد که تقی‌زاده طی ارسال نامه‌ای به نخست وزیر خواستار آن شود که میکروفیلمی از این نسخه برای ایران تهیه شود.

در سمپوزیومی که در آوریل ۱۹۵۵ در نیویورک در مورد نسخ خطی برگزار شد، چاره‌ای جز این در پیش روی نیافتم که به رغم خشم شدید کورکیان، مجعول بودن این نسخه را اعلان دارم. وی همچنین از این بابت عصبانی بود که او را واداشته بودم در کلمبیا کرسی‌ای را تأسیس کند و خودم آن را نپذیرفته بودم. و در نتیجه کرسی مزبور به احسان یارشاطر واگذار شد که ارتباطی با کورکیان نداشت. کل این ماجرای نسخه خطی تأثیر نامطلوبی بر من داشت و تصمیم گرفتم عرصه نسخ خطی و عتیقه‌جات را به کلی رها ساخته، در عوض بر تاریخ باستان ایران و آسیای میانه تمرکز نهم.

### تصحیح لازم

(یادداشت مجتبی مینوی به حبیب یغمائی درباره اندرنامه / کاپوسنامه)

در حینی که این تحریر دوم مقاله بنده راجع به نسخه مجعول قابوس نامه در زیر چاپ بود و شانزده صفحه اولش طبع و در مجله یغما نشر شده بود مکاتیبی از مستر ریچارد فرای به اینجانب و بعضی از مخادیم و دوستان من رسید که مرا قانع و متقاعد ساخت که مستر فرای دخالتی در خارج کردن نسخه مذکور از ایران نداشته است و مسافرتی که به خرج مؤسسه کورکیان با مأموریت مخصوص به ایران کرده است به هیچ وجه با این امر مربوط نبوده، و قبل از آنکه در ماه ژوئیه ۱۹۵۳ مستر فرای به قصد ایران از ایالات متحده آمریکا حرکت کند آن نسخه را یک نفر عتیقه‌فروش ایرانی از ایران خارج کرده بوده است.

مستر فرای اظهار می‌دارد که تمام این مطالب را با دلیل و سند می‌تواند اثبات کند، و چون به هر حال من در این باب هیچ مقصد و منظور شخصی نداشتم و جز شکست دادن دستگاه جعلی و کتاب‌سازی و تزویر در اشیاء عتیقه‌نما نیتی ندارم، و این مقصود تا حدی حاصل شده است، داعی بر اصرار در این جنبه شخصی قضیه که به آقای مستشرق فرای می‌شود ندارم و آنچه را که به ایشان در این خصوص مربوط می‌شود پس می‌گیرم و از زحمت و ضرری که به ایشان ممکن است از این راه عاید شده باشد که گفته بودم به ایشان اجازه آمدن به ایران نباید داد معذرت می‌طلبم و از خوانندگان نیز خواهش می‌کنم تمام این گونه مطالب را ندیده بگیرند و از ترجمه ترکی و تحریر انگلیسی مقاله نیز آنها را به کلی حذف خواهم کرد.

از مکاتیب آقای فرای مطلب تازه‌ای که معلوم می‌شود اینکه مرحوم مهدی بهرامی هم در سال ۱۹۵۱ میلادی چند صفحه این نسخه را همراه خود برای معامله به کنگره مستشرقین در استانبول برده بوده است. از این مطلب چه استفاده‌ها می‌توان کرد فعلاً بماند.\*

مجتبی مینوی

۴ امید است در شماره آینده اصل نامه هنینگ به همت استاد ایرج افشار منتشر شود.

۵ برای رؤیت مهر، نک: نامه بهارستان، س ۳ (۱۳۸۱)، ش ۱، دفتر ۵: ۱۹۸، ت ۵.

✓ مشخصات اصل مقاله چنین است: یغما، س ۹ (بهمن ۱۳۳۵)، ش ۱۱: ۴۹۵.

\* مجله یغما: پی‌جویی و تحقیق در این قضایا رشته‌ای است که سر دراز پیدا می‌کند و سخت موجب دردسر و زحمت می‌شود. عموم دوستان و ارادتمندان از استاد مجتبی مینوی عاجزانه درخواست دارند که مطلقاً بدین موضوع خاتمه بخشند. شتر دیدی، نه!



## بخشی از نامه دکتر مهدی بیانی به مدیر مجله یغما (شادروان حبیب یغمائی)

۲۰ فروردین ۱۳۴۴

[۰۰۰] ۱. راجع به خروج غیرقانونی نسخه بی نظیر قابوسنامه به امریکا مطالبی ذکر کرده و از محرومیت ایرانیان از چنین نسخه گرانبهای اظهار تأسف فرموده بودید ما هم با شما در این خصوص همداستان هستیم ولی شما از جریان انتقال قابوسنامه به امریکا اطلاع کامل ندارید که اینک محض مزید استحضار سابقه آن را توضیح می‌دهد: اینجانب مدعی نیست که دست اعتبارات وزارت فرهنگ آنقدر باز است که بتواند پیوسته نسخه‌های خطی نفیس که برای فروش عرضه می‌شود خریداری کند ولی در مورد قابوسنامه مورد بحث ناگزیر است اشعار کند که وزارت فرهنگ برای خریداری آن مطلقاً قصوری نکرده است. به این معنی که اینجانب پس از اطلاع از وجود چنین نسخه‌ای بلافاصله مراتب را به مقام وزارت متبوع خود گزارش کردم و در آن موقع که وزارت فرهنگ را جناب آقای دکتر شمس‌الدین جزائری عهده‌دار بودند و در جلسه‌ای که دانشمندان محترم آقای دکتر یحیی مهدوی و آقای مجتبی مینوی حضور داشتند جناب آقای دکتر جزائری به اینجانب مأموریت دادند برای خریداری این نسخه نفیس اقدام کنم و وعده فرمودند که اگر اعتبار کافی در وزارت فرهنگ نباشد از اعتبارات دولت آن را تأمین نمایند. اینجانب بلافاصله با واسطه فروش آن وارد مذاکره شدم و اطمینان دادم که وزارت فرهنگ نسخه را با تقویم عادلانه کمیسیون خریداری کتابخانه ملی خریدار است. ولی متأسفانه هرچه به دنبال این نسخه دویدم آن را رؤیت نکردم تا از امریکا نامه‌ای رسید که کتابخانه‌ها روارد خریدار نسخه قابوسنامه هستند و نظر ما را خواستند. اینجانب برحسب وظیفه خود صریحاً نوشتم که خروج این نسخه از کشور ایران غیر قانونی و اجازه صدور آن از مرجع صلاحیت‌دار آن که اداره کتابخانه ملی است داده نشده است و برای مزید اطلاع مطالبی که در این خصوص از امریکا نوشته شده و جوابی که اداره کتابخانه ملی داده است اینجا نقل می‌شود:

«... حالا که ارکان دانشگاه یک نسخه نفیس فارسی دیده‌اند راضی شدند برای خریدن آن نسخه مشهور قابوس نامه یا اندرزنامه حاضرند. اما به ایشان گفتم اولاً باید بیرسم اگر اجازه برای خارج کردن این کتاب از ایران گرفته می‌شود بنابراین از جنابعالی اطلاع در خصوص خریدن، گمرک، مالیات فرستادن و غیره خواهش می‌کنم هرچه که لازم است لطفاً به بنده اطلاع بفرمائید...»  
و اداره کتابخانه ملی در جواب چنین نوشته است:

«... آنچه افواهی از این نسخه شنیده‌ام بسیار نسخه نفیسی است و به موجب تصمیم دولت ایران از خارج کردن این قبیل کتاب‌ها با شرایط عادی به کلی ممانعت به عمل می‌آید. می‌دانید که مأموریت تشخیص خارج کردن یا ممانعت خروج نسخه‌های خطی از طرف دولت به اینجانب تفویض شده است ولی البته تا اینجانب اصل نسخه را نبینم حکم قطعی برای اجازه صدور آن نمی‌توانم بدهم. مطلبی که مؤکداً متذکر می‌شود این است که مقامات دولتی ایران از وجود چنین نسخه‌ای مطلع هستند و نگاه داشتن این کتاب را در داخله مملکت ایران لازم می‌دانند بنابراین چنانچه این کتاب به وسایلی از ایران خارج و برای فروش به هر یک از کتابخانه‌های خارجی عرضه شود باید این امر را در حکم قاچاق تلقی کرد».  
ولی متأسفانه پس از مدتی معلوم شد که این گوهر گرانبها به وسایل نامشروع و غیرقانونی و قاچاق از کشور خارج شده است و البته جلوگیری از چنین کاری از عهده وظایف وزارت فرهنگ خارج بوده است.  
بنابراین اینکه مرقوم فرموده‌اند: «شاید هنوز صاحبان کتب نفیسه این قدر حس وطنی و معنوی داشته باشند که نسخ خود را با بهائی ارزان‌تر به کتابخانه‌های معتبر و مطمئن کشور بدهند اما اولیای امور از این حسن نیت حسن استفاده را نمی‌کنند.» وارد نیست، چنانکه بسیار اتفاق افتاده است نسخه‌ای کم اهمیت مثلاً برهان قاطعی به خط یکی از شعرای متأخرین را خواسته‌اند به مبلغ چهار هزار تومان به فروش برسانند و وقتی از خریداری آن به این قیمت خودداری شده است رنجیده خاطر کتاب خود را پس گرفته‌اند و نمی‌دانم چه کرده‌اند [۰۰۰].